

بررسی مدرنیته تاپست مدرنیسم؛ و تأثیر آن در فرهنگ ایران

- سید محمود مرتضوی هشترودی *
- حمیدرضا محمدی **
- محمد شریفی ***

چکیده

اختلاف نظرهای فراوانی در مورد آغاز عصر مدرنیته شده است، مدرنیسم و پست مدرنیسم در دیدگاه‌های شکل گرفته در حوزه فکری مغرب‌زمین پس از دوره رنسانس قابل طرح هستند. اندیشه‌ای که بر محور طرد ماوراء طبیعت، توجه به نگرش‌های انسان محور و عقلانیت ابزاری شکل و قوام یافتند. نگاه جامعه ایران به مدرنیته بیشتر حول محور تکنولوژی و بهره‌گیری از توان صنعتی آن بوده است و این پژوهش به دنبال طرح و پاسخ دادن به این سؤال است که ورود مدرنیته و پیوند آن با جامعه ایران، چگونه انجام گرفت و عملکرد ایرانیان در انتقال مدرنیته به جامعه، آگاهانه بوده یا از روی تقلید، به نظر میرسد که این طبقه باشکاف عظیمی میان آن چه انجام می‌دهد و کارویژه اصلی اش روبه‌رو شده است، یعنی به نوعی دچار از خود بیگانگی، به معنای احساس انفصال بین مطالبات خود و وسایلی که محیط پیرامون برای دستیابی به آرمان‌هایش در اختیار او قرار داده، شده است. فرض اساسی این پژوهش این است که جامعه ایران، از طریق ظواهر و اشکال عینی با مدرنیته پیوندی سطحی و کم عمق خورد. همچنین، در ایران برداشت از مدرنیته بین مخالفان و موافقان آن بیشتر معادل غربی شدن و غرب گرایی بود.

کلیدواژه‌ها: مدرنیته، پست مدرنیسم، تفکر روشنفکری، ایران.

* استاد سطح عالی حوزه علمیه قم (mortazavi55870@gmail.com).

** دانش‌آموخته حوزه علمیه قم/ دکترای فقه و مبانی حقوق داندگاه آزاد واحد تحقیقات تهران و استاد داندگاه (h.mohammadi58@yahoo.com).

*** دکتری مدیریت راهبردی فرهنگی، عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی (نویسنده مسئول). (moh.sharifi@iran.ir).

تاریخچه

نوگرایی، جریانی فکری به معنای استفاده انسان از دانش، فناوری و توان تجربی خود برای تولید، بهبود و تغییر محیط است. پیدایش مدرنیسم در غرب را می‌توان واکنشی ضد سنت و دین مسیحیت دانست. تجدد یا مدرنیته که ما نام می‌بریم به یک شیوه زندگی و نهادهای اجتماعی و سیاسی مرتبط با این شیوه زندگی، که تقریباً از میانه قرن شانزدهم میلادی به این سو در گوشه‌های مختلف جهان شکل گرفت، اشاره دارد. ما یک تجدد نداریم، ما تجددها داریم. یا اگر بخواهیم همسنگ فرنگی‌اش را بکار ببریم از مدرنیته‌یز باید استفاده کنیم تا مدرنیته‌ی این نگاه درحقیقت اروپامدار که تجدد یا مدرنیته را تنها یک پدیده اروپایی می‌داند و زایشگاه این مدرنیته را فرانسه قبول می‌کند مورد نظر من نیست «به عقیده او نقش شرق را در تجدد نباید دستکم گرفت. نقش شرق و به خصوص ایران در تجدد توسط محمد توکلی طرقي، استاد دانشگاه تورنتو، معرفی شده و وحید وحدت، تاریخ‌نگار معماری، نیز تجدد ایرانی را به عنوان یکی از مدرنیته‌های بومی و غیرغربی مورد بررسی قرار داده است. (هودشیان، ۱۳۸۱؛ ص ۲۷۸)

فرایند تکوین مدرنیته و انسان مدرن را می‌توان در چند محور زیر خلاصه کرد:

۱. موضع انسان در جهان پس از رنسانس تغییر کرده است و همان گونه که از زمان کپرنیک زمین به دور خورشید می‌گردد، با دکارت نیز "سوژه مدرن انسان"، مرکز کائنات می‌شود و اومانیزم شکل می‌گیرد.
۲. عقلانی‌سازی برآمده از فلسفه دکارت (با جمله می‌اندیشم، پس هستم) و فیزیک گالیله به قلمروهای دیگر زندگی انسان از جمله سیاست نیز گسترش می‌یابد و با ظهور مدرنیته جامعه رفته رفته از همه قید و بندهای ماوراءالطبیعه رها می‌شود.
۳. واقع‌نمایی برآمده از اندیشه‌های خرد باوران و تجربه باوران جریان جدیدی را در اندیشه‌های انسان‌ها رقم می‌زند.
۴. فناوری: شاید بتوان آن را شکل نمادین آزادی مدرنیته یعنی سرور و مالک طبیعت گشتن دانست. فناوری افسون قصه‌های کهن را زایل نمود و اوهام او را از بین برد.
۵. شکل‌گیری فرد در مدرنیته به مانند چهره اصلی جهان مدرن، به عبارت دیگر مدرنیته را

می‌توان نظام اندیشه‌ها و ارزش‌هایی دانست که به پیدایش فرد باوری در جهان مدرن انجامیده است.

۶. با کانت عصر مدرنیته رسماً آغاز می‌شود. کانت بارها از «انسان‌ها و» انسانیت» نام برده تا نشان دهد روشنگری رستگاه آدمی و آغاز گر رهایی همه انسان هاست.

باین حال سیر تکاملی مدرنیته در بستر تاریخ به صورت ذیل نظام بندی شده است:

- عصر رنسانس (Renaissance) (قرن چهاردهم هجری تا شانزدهم میلادی)

در این دوره که عصر نوزایی نیز نام دارد از نفوذ کلیسا کاسته شد و با فول تدریجی خدامحوری پدیده اومانیسیم (انسان گرایی) مورد توجه بیشتری قرار گرفت. آنگاه جنبشی عظیم علیه آموزه‌های کلیسا و مسیحیت به راه افتاد و جوامع بشری به سوی دنیا سازی و نوسازی پیش رفتند و بسیاری از نهضت‌های فرهنگی، هنری و ... در این مقطع به وقوع پیوست.

- عصر رفورماسیون (Protestantism) (اصلاح مذهبی)

در این عصر دین پیرایان بزرگی هم چون مارتین لوتر (Luter) ظهور کردند و در برابر تقدس فروشی، قشری گری (Legalism)، خشکی نظام کلیسا و فساد دین از اختیار و آزادی انسان مسیحی و مسئولیت وجوه فردی در مجلس امت مسیحی دفاع نمود (مک کواری، ۱۳۷۷؛ ص ۴۲) او به یاری همراهانش، علیه کلیسای کاتولیک جنبشی پدید آورد که تاثیرهای چشم گیر و دیر پای در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جوامع مدرن غربی برجای نهاد. حرکت و جنبش مارتین وهم فکراش، پروتستانیسیم را پدید آورد که به صورت غیر مستقیم تاثیر چشم گیری در مدرنیسم داشت. ارنست ترولچ نقش ناآگاهانه پروتستانسیم رادر شکل گیری مدرنیته چنین بیان می‌کند: بنیاد اصلی فرد باوری مدرن در این ایده مسیحی جای دارد که انسان متعهد است تا بایاری کشش خویش به سوی پروردگاری که سرچشمه زندگی آدمی وکل جهان است به شخصیتی کمال یافته تبدیل شود. (P:74 1991, Gallimard)

- عصر روشنگری (Enlightenment) یا عقلانیت (اواخر قرن هفدهم و قرن هیجدهم)

روشن گری به تعبیر کانت «خروج انسان (است) از نابالغی به تقصیر خویش، نابالغی، ناتوانی از به کار بستن فهم خویش است بدون هدایت دیگری» روشن گری جنبش فکری و نهضتی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است که ایمان به عقل به عنوان کلید اصلی دانش،

شناخت و پیشرفت بشری، مفهوم تساهل دینی و مبارزه با هرگونه خرافه پرستی و... محورهای اصلی آن محسوب می‌شود. (نوذری، ۱۳۷۹؛ ص ۴۹)

- انقلاب صنعتی (۱۸۵۰-۱۷۵۰ میلادی)

در این دوره نظام اقتصادی و سازمان اجتماعی جوامع اروپایی غربی دچار تغییر و تحول شد. شناسه این انقلاب، انتزاعی شدن کاراست به این معنا که ساختار تکنیکی به مثابه میانجی انسان و طبیعت استقلال روز افزونی می‌یابد. (ابل ژانی یر، ۱۳۹۲، ص ۳۹۸)

ستیز مدرنیته با سنت

مفهوم مدرنیته، تضاد ذاتی با سنت دارد و با هر عرف دیرینه و هر رسم و عادت مالوف مخالف است البته آن عرف‌ها و سنت‌هایی که با بازانندیشی‌ها و معیارهای مدرن سازگار افتند هویتی مدرن خواهند یافت و مورد انتقاد مدرنیسم قرار نمی‌گیرند و لذا است که یکی از مولفه‌های مدرنیته اوماننیسم است که بازگشت به ایده‌های یونان باستان است. گیدنز می‌گوید: غالباً گفته می‌شود که شاخص مدرنیته، اشتیاق برای چیزهای نوست اما شاید این گفته چندان درست نباشد و ویژگی مدرنیته، نه استقبال از چیز نو به خاطر نبودن آن است بلکه فرضی بازانندیشی درباره همه چیز است که این بازانندیشی البته بازانندیشی درباره خود بازانندیشی را نیز دربر می‌گیرد. (آنتونی گیدنز، ۱۳۷۷؛ ص ۴۴)

ایده زیان باردانستن گذشته و نگاه انتقادی به آن، در میان فیلسوفانی همانند دکارت و بیکن با جریان‌های فکری متفاوت نیز یک سان بود. از زمان دکارت و حتی قبل از او، همه فیلسوفان در لوای انتقاد از مفهوم گزاره و نهاد، در صدد نابود سازی مفهوم روح قدیم بوده اند؛ یعنی تلاش درباره حیات پیش فرض اساسی آموزه فلسفه مدرن که شک گرایی معرفت شناختی است به طور پنهان یا آشکار ضد مسیحی می‌نماید گرچه آن را به نفع گوش‌های مذهبی تر بگوید که به هیچ وجه ضد مذهبی ننماید (آی صفی، ۱۳۸۰؛ ص ۲۲).

به هر حال، انسان مدرن هرگونه اقتدار و اعتباری را برای گذشته انکار می‌کند؛ هیچ گونه احترامی برای گذشته و سنت نمی‌گذارد از تمایل و آمادگی برای ابداع و نوآوری و رفتن به قلمروهایی حمایت می‌کند که تابیش از آن کسی جرات پاگذاردن به آن قلمروها رانداشته است. ایده مدرن از لحاظ

ورود درصدد قالب ریزی مجدد و طرح و بازتدوین پدیده‌های کهن بر آمد که جریانی مهجور، منسوخ و بی فایده پنداشته می‌شد این جریان، در آستانه فراموشی و نسیان قرار گرفته بود و می‌بایست جای خود را به پدیده ای تازه و جدید می‌سپرد. (زیگمون بامن، ۱۳۸۱؛ ص ۲۵).

مدرنیست‌ها اساس موفقیت، پیشرفت، سعادت و خوش بختی را عدم توجه به قداست‌های گذشتگان و بازاندیشی انتقادی به آن می‌دانستند از این روی، مدرنیسم به صورت نهضتی تبدیل شد که به تغییر و تحول یا مدرنیزه کردن آراء و عقاید کلامی پرداخت و پاره ای از اعتقادات رایج و غالب را در حوزه کلیسا جرح و تعدیل کرد و در بعضی مواقع آنها را کنار گذاشت. ۵۹ بنابراین جامعه مدرن به شدت از سنت مسیحی فاصله گرفت که خود می‌تواند نتیجه خوش بینی به انسان باشد. رنه گنون می‌گوید:

روحیه متجدد ضد مسیحی می‌باشد زیرا ذاتا مخالف مذهب است و مخالف مذهب مسیح می‌باشد زیرا بازهم به نحوی کلی‌تر، مخالف احکام آسمانی و ادیان است. او ادامه می‌دهد: به چشم متجددین، گویی هیچ چیز به جز آن چه مشهود و ملموس باشد وجود ندارد و یا دست کم اگر هم در جهان نظری بپذیرند که ممکن است اموری دیگر نیز وجود داشته باشد ولی با سرآسیمگی چنین امری را نه تنها ناشناخته اعلام می‌دارند بلکه شناختی به شمار می‌آورند و در نتیجه خود را از مشغول گشتن به آن معاف می‌دارند. (رنه گنون، ۱۳۷۲؛ ص ۱۲۹).

مولفه‌های نوگرایی

تجدد یا مدرنیته به یک شیوه زندگی و نهادهای اجتماعی و سیاسی مرتبط با این شیوه زندگی اشاره دارد. تجددهای نقاط گوناگون جهان جانمایه‌ای یکسان دارند و تلاش می‌کنند صغارت را از انسان بگیرد: صغارت انسان در برابر جامعه، انسان در برابر تاریخ، انسان در برابر قانون؛ و می‌خواهد تمام این حقوق فردی را به انسان بدهد.

اندیشه‌های تأثیرگذار بر نوگرایی عبارتند از

- انسان‌محوری: انسان محوری به معنای باور به قدرت اندیشه انسان.
- ماده‌گرایی: جهان بینی مدرن نیازهای روحانی انسان را به نیازهای عاطفی او تحویل می‌کند.
- خردگرایی: نگرش به جهان به صورت عقلانی و بر اساس خرد و استدلال.

نوگرایی در عرصه‌های مختلف

نوگرایی در عرصه فلسفه

اساس فلسفه در دوران نوگرایی، انسان است. حقیقت دیگر الهامی نیست و از آسمان نمی‌آید بلکه اکتسابیست و بر روی زمین و با قوانین زمینی کشف و نه اختراع و از طریق مشاهده و آزمایش و تفکر علمی بدست می‌آید نه از راه ریاضت کشیدن یا نزدیک شدن به خداوند. نوگرایی منادی خردگرایی است. خردگرایی را نیز در مقابل دین خوبی تعریف می‌کنیم. ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت در فلسفه مدرن جایی ندارند، قلمرو فلسفه متجدد انسان‌گرایی و عرفی‌گرایی (سکولاریسم) است. در فلسفه متجدد عقل محور است نه جهل، موازین یا باید عقلی باشند یا باید اصولاً نابود و نیست یا بسیار خصوصی باشند. در فلسفه نوگرا نوع تازه‌ای از اندیشه مبتنی بر خرد نقاد جانشین ایمان مطلق می‌شود و در نتیجه عرصه فلسفه به کلی دگرگون می‌شود و دیگر جایی برای اسطوره و خرافه و دین در این عرصه باقی نمی‌ماند.

نوگرایی در عرصه دانش

با تغییر فلسفه، علم تغییر نخواهد کرد، نوگرایی نخستین دلیل پیشرفت علمی بشریت در تمام دوران‌ها بوده‌است، تبدیل کیمیاگری به شیمی دقیقاً یک محصول از نوگرایی است، پیدایش کلینیک و بیمارستان به جای شفاخانه و استفاده از دکتر به جای دعانویس و ملا از نمادهای تجدد است. ایجاد شرایط سالم‌تر زندگی به جای دست به دعا بردن و درخواست بیمه سلامتی از خدا کردن نشان از تجدد دارد. علت‌ها و معلول‌ها همگی زمینی و منطقی و علمی خواهند بود. در دانش نوگرا مشاهده علمی بر اساس روش علمی انجام می‌شوند و علم نیز همچون سیاست در جامعه مدرن به عرصه عرفی و عمومی وارد می‌شود. در ملکوت علم نیز همچون فلسفه جایگاهی برای اسطوره‌ها و... دیده می‌شود. در دوران قبل از نوگرایی علم وجود داشت و علم بسیار کار آمدی نبود و مردم همیشه به دعانویسی اکتفا می‌کردند.

نوگرایی در عرصه اقتصاد

وجه مشترک جوامع فئودالی نوعی تفکر خدامدار، اقتصاد طبیعی و حاکمیت سنت ایستاست.

نوگرایی پرچمدار خردمداری، اقتصاد کالایی و جهانگشای سرمایه‌داری، فروپاشی سنت و پیدایش جامعه مدنی است. اقتصاد هم به عرصه عمومی وارد می‌شود و زن بطور جدی و برابر به عرصه اقتصاد وارد می‌شود، می‌گویند میزان پیشرفت و آزادی را در یک جامعه باید با نگاه کردن به وضعیت زنان آن جامعه دریافت.

نوگرایی در عرصه سیاست

در جامعه مدرن، مردم شهروند هستند، و به جای مکلف بودن محق هستند یعنی حقوقی دارند که این حقوق باید توسط حاکمان پرداخته شود. مثلاً مردم حق دارند که آزادی اندیشه و بیان و پوشش داشته باشند و دولت وظیفه دارد این شرایط را ایجاد بکند. مردم دیگر مطیع امر رهبران نیستند بلکه این رهبرانند که مطیع امر مردم هستند و این بار این حاکمین هستند که باید بر اساس مغز مردم عمل کنند. حکومت در جامعه مدرن یک قرارداد اجتماعی است بین حاکمین و محکومین، مردم اشخاصی را انتخاب می‌کنند که آن‌ها به ارباب خود که همان مردم باشند خدمت کنند نه اینکه حاکمین مردمی را انتخاب کنند که به اربابشان که حاکم است خدمت کنند. مفهوم دین و خدا هم اصولاً هیچ‌کاره هستند و تنها مربوط به حوزه شخصی مردم می‌شوند، نه حوزه سیاست و اجتماع.

نوگرایی در عرصه هنر

در عرصه هنر، نوگرایی (Modernism)، به صراحت ایدئولوژی رئالیسم (realism) را رد می‌کند و در یک رویکرد انتقادی به کارهای گذشته از طریق بازنویسی، تجدید نظر، تقلید مسخره‌آمیز در اشکال جدید، الحاق و تکرار به گسترش مفاهیم و خلق هنری می‌پردازد. هر چند در مورد تاریخ آغاز مدرنیسم در عرصه هنر توافق نظر بین تاریخ‌نویسان و متفکران وجود ندارد، اما به شکل خاص قرن بیستم، محمل شکوفایی و اوج مدرنیسم در هنر است.

لازم به تذکر است که از نقطه نظر شناخت‌شناسی نگاه پست مدرنیستها، نگاهی هرمنوتیک و تفهیمی است که از برجستگان این تفکر "هانس گئورگ گاوامرا" می‌توان نام برد. پست مدرنیسم تا کنون مورد انتقاد فراوان قرار گرفته که از آن جمله به انتقادات "هابرماس" در سال ۱۹۹۸ می‌توان

اشاره کرد. او از طرفداران مدرنیته و خود را محافظ آن می‌داند. "تحولات و دستاوردهای دوران رنسانس که در قرن چهاردهم میلادی آغاز گردید، حوزه‌های متعددی را در بر گرفته است. لیکن شاخص‌ترین حادثه یا رخداد در حوزه فکری و فرهنگی به وقوع پیوست که از میان آنها در عرصه علوم تجربی شاهد ظهور ریاضیات و علوم طبیعی بودیم. در کنار آن رسالتی است که این رخداد، عظیم فکری بر دوش فلسفه تکلیف کرده و خط سیر و سمت و سوی آن را تا دو سده بعد مشخص ساخته بود. پس از طی این دوران می‌رسیم به قرن شانزدهم میلادی و آغاز عصر رفورماسیون یا اصلاح مذهبی و تحولات عظیم حاصل از آن که موجب بر افتادن سیطره دیر پا و طولانی مدت حاکمیت کلیسا از عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فکری، فرهنگی و ادبی جوامع غربی گردید. بسیاری از جزم اندیشی‌ها، خرافه پرستی‌ها و حاکمیت جهل و موهومات را برانداخت. در این دوران انسان بار دیگر، پس از عصر کلاسیک یونان باستان، مجدداً محور مطالعات و پژوهش‌های اجتماعی قرار گرفت؛ زمینه‌های لازم برای رشد و گسترش علم و عقل گردید. سلطه دیر پای کلیسا که از ابتدای قرون وسطی تا اوایل قرن هفدهم ادامه داشت با شروع موج عظیم اصلاح مذهبی در قرن ۱۶، که نخست از آلمان شروع شد و سپس سایر کشورهای اروپایی را در بر گرفت چنان دستخوش تزلزل و فروپاشی گردید که دیگر امکان سربرآوردن مجدد آن برای همیشه منتفی گردید. علاوه بر آن سلسله جریانات متعدد فکری، فلسفی، سیاسی و اجتماعی نیز یکی پس از دیگری ظهور یافتند و به چالش یا تعامل با یکدیگر پرداختند به این ترتیب زمینه این ظهور روشنگری در اواخر قرن هفده تا اوایل قرن هجده میلادی، انقلاب فرانسه، و پس از آن انقلاب صنعتی در نیمه دوم قرن هجده و انقلابات اجتماعی - سیاسی متعدد قرن نوزدهم و بیستم فراهم گردید.

انقلاب صنعتی نیز با تغییر و تحولاتی که در ساختار اقتصادی جوامع غربی ایجاد کرد زمینه بروز یک سری تحولات فکری فلسفی سیاسی و حقوقی عظیمی را فراهم ساخت؛ تغییر در ساختار اجتماعی جوامع با پیدایش طبقات جدید مبارزات طبقات کارگری برای کسب حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بیشتر و تضاد روزافزون کار و سرمایه همراه با دیگر عوامل، زمینه‌های بروز انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی متعددی را فراهم ساخت.

قرن نوزدهم گر چه عصر اکتشافات، اختراعات و پیشرفت‌های علمی عدیده ای است، لیکن اگر بخواهیم کل ویژگی این قرن را از باب تاکید و از برخی جهات فلسفی در یک عبارت خلاصه کنیم، می‌توان آن را قرن کشف امر غیر عقلانی نامید. اما نحله‌های فلسفی متعددی در این قرن سر بر آوردند و به مجادله و مناقشه با یکدیگر برخاستند از جمله: پراگماتیسم در برابر ایده آلیسم، پوزیتیویسم در برابر غیر عقلگرایی (خرد ستیزی)، و مارکسیسم در برابر لیبرالیسم.

تمامی جریانات و فرازهای چند گانه در روند تکامل تاریخی نظام اجتماعی - سیاسی مغرب زمین از رنسانس، رفورماسیون، روشنگری، انقلاب صنعتی و جریانات تاثیر گذار سیاسی - اجتماعی گرفته تا انقلاب سیاسی کلاسیک، برافتادن رژیم کهن و برآمدن نظام جمهوریت، کنار رفتن سلسله‌های موروثی چندین قرن و بالاخره انقلابات سیاسی مدرن قرن بیستم جملگی در ظهور، تکوین، تداوم و بقای پدیده عظیم صورتبندی مدرنیته سهیم هستند و به تعبیر بسیاری از نظریه پردازان، فرازهای مذکور جزء عناصر اصلی سازنده صورتبندی مدرنیته و تبلور مادی و عینی آن یعنی مدرنیسم بشمار می‌روند. به عبارت بهتر اینکه مدرنیته و مدرنیسم را می‌توانیم شکل یافته بر مبنای جریانات فوق الذکر تعریف کنیم.

دستاوردهای مدرنیته و پست مدرنیست

بدین ترتیب مدرنیته و مدرنیسم با ریشه‌های عمیق در تحولات تاریخی نزدیک به شش قرن متمادی یعنی از قرن چهاردهم و رنسانس به این طرف، میراث خوار این شش قرن تحولات بشمار می‌روند. آنچه که تحت عنوان مدرنیته از آن یاد می‌شود چیزی نیست جز دستاوردهای عمیق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی فکری، فرهنگی و... در تمامی حوزه‌های حیات فردی و اجتماعی بشر. این دستاوردها و تحولات گر چه از گذشته‌های دور شروع شدند لیکن اوج آنها را می‌توان از قرن هجدهم به این طرف دانست.

طی سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی در اروپا شاهد سر بر آوردن جریانات فکری و نظری متعددی در حوزه‌های مختلف دانش بشری به ویژه در علوم انسانی و علوم اجتماعی هستیم؛ جریاناتی که با عروج خود، افول جریانات پیشین را در پی داشتند. از جمله مهم ترین این حرکت‌ها می‌توان به ظهور مکتب پسا ساختارگرایی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰

در حیات روشنفکری فرانسه اشاره کرد که در واقع بسط و گسترش جریانات انتقادی در برابر ساختارگرایی به شمار می‌رود. این حرکت جدید، جریانات، دیدگاهها و نقطه نظرات عدیده ای را در خود جای داده بود. به عبارت دیگر کل پیکره پسا ساختارگرایی بر مبنای اصول و نظریات مختلفی بنا شده بود: از جمله شالوده شکنی فلسفی ژاک دریدا و آثار متأخرتر رولان بارت نظریه‌های روانکاوانه پسا فرویدی و پسا یونگی ژاک لاکان و ژولیا کریستوا، نقدها و چالش‌های تاریخی میشل فوکو، مفاهیم زبانی - روانی ژیل دلوز و فلیکس گاتاری، و آثار فلسفی، سیاسی، فرهنگی و ادبی نویسندگانی چون ژان - فرانسوا لیوتار و ژان بودریار و دیگر نویسندگان مکتب پسا ساختارگرایی با دست شستن از هر گونه داعیه‌های مکتب ساختارگرایی در خصوص عینیت، قطعیت و جامعیت و کنار گذاشتن و در نهایت نفی و طرد این قبیل داعیه‌ها راه تازه ای را در برابر تحقیقات و پژوهش‌های علوم اجتماعی و انسانی گشود. یعنی به جای مفاهیم واحد یکدست کلی، جامع و جهانشمول یا همگانی پذیرفته شده در ساختارگرایی، برکثرت، چندگانگی، جزئیت، پراکندگی، عدم انسجام و فردیت مفاهیم تاکید می‌ورزد. و در مقابل فوریت، آنتی ضرورت، تعلل ناپذیری (یا تاخیر ناپذیری و استعجال) معانی و مفاهیم بر عدم فوریت و تعلل پذیری معانی و مفاهیم تاکید دارد. علاوه بر این پسا ساختارگرایی هر گونه قطب بندی‌ها، تقابل‌ها و دوگانگی‌های ثابت، مفروض و مسلم ایجاد شده از سوی ساختارگرایی را رد کرده و به وجوه متضاد یا ابعاد متباین و متخالف عقیده ندارد؛ بر این اساس هر گونه اقتدار قاهره [authorial authority] را نفی می‌کند.

بسترها و پایه‌هایی که مکتب پسا ساختارگرایی در عرصه‌های مختلف بوجود آورده بود در واقع راه را برای ظهور و سربر آوردن جریان نیرومند و چالش بر انگیز دیگری فراهم ساخت که بتدریج توانست حتی پسا ساختارگرایی و دیگر جریانات سازنده آن را نیز تحت الشعاع خود قرار دهد. این چالش نیرومند جدید چیزی نبود جز جریانی به نام پست مدرنیسم که اصول و مبانی آن عمدتاً همان اصول و مبانی پسا ساختارگرایی بود که در آنها تغییر و تعدیل‌ها و کم و زیادهایی وارد ساخته بود: یعنی استفاده از جریاناتی چون شالوده شکنی دریدایی، روانکاوی لاکانی، نقدهای تاریخی فوکوئی، بی اعتمادی لیوتاری به فراروایت‌ها، چالش‌های زبانی دلوز

-گاتاری، سبک‌های ساخت‌شکنانه و ابداعی جنکز، نئولوژیسم لفظی و واژگانی دریدا بوردیاری دریا و بارت و بسیاری ابداعات و ابتکارات نظری و مفهومی دیگر.. (عضدانلو، ۱۳۷۳؛ ص ۳۲۰). بدین ترتیب پست مدرنیسم طی سالهای سه دهه آخر قرن بیستم سر بر آورد گر چه همانطور که در بحث‌های مختلف خواهیم دید بسیاری از نظریه پردازان، منتقدان و شارحان پست مدرن در تبویت تاریخی و ریشه یابی زمانی و تاریخی این مفهوم، به دهه آخر قرن نوزدهم و دهه نخست قرن بیستم اشاراتی دارند. بازتاب اولیه این جریان را قبل از هر حوزه باید در عرصه هنر بطور اعم و معماری بطور اخص مشاهده نمود. پس از آن در حوزه‌های نقد ادبی، نقد هنری، نقاشی، فیلم و... نیز می‌توان نخستین رویکردهای پست مدرن را دید. در تمامی این حوزه‌ها رویکرد پست مدرن قبل از هر چیز بیانگر نوعی واکنش علیه مدرنیسم و به تعبیری نوعی حرکت یا انحراف یا گسست و فاصله گرفتن از آن بشمار می‌رود. در این رابطه هسته و اُس اساس آن را باید در عدم اعتماد یا ناباوری کلی و عمومی نسبت به هر گونه نظریه‌ها و کاربست‌های کلان نفی هر گونه ایدئولوژی‌ها آموزه‌ها اعتقادات، دکترین‌ها و در یک کلام نفی هر گونه فرا روایت‌ها یا روایت‌های کلان در تمامی عرصه‌های دانش، شناخت و معرفت بشری دانست. علاوه بر این به تبع این نوع نگرش سلبی و برخورد نفی با پارادایم‌های معرفتی، وجود نوعی رابطه پیچیده، ابهام آمیز، دوگانه، معضل آفرین و لاینحل با پارادایم‌های مذکور نیز از دیگر هسته‌های اصلی و کانون محوری نظریه پست مدرن بشمار می‌رود (William A & Darity، 2008).

دیگر ویژگی‌ها و شاخصه‌های بارز نظریه پست مدرن را بطور اجمال و اختصار می‌توان به شرح زیر بر شمرد: ترکیب عامدانه و آگاهانه سبک‌ها و قراردادهای سنت‌های پیشین؛ و ادغام تصاویر و ایماژهای متنوعی که بیانگر مصرف گرایی فرایند تولید انبوه، ارتباطات انبوه و انفجار و سر ریز اطلاعاتی جامعه پسا صنعتی یا جامعه سرمایه داری صنعتی پیشرفته متأخر اواخر قرن بیستم به شمار می‌روند. اینها در واقع ویژگی‌های اساسی جامعه پست مدرن نیز تلقی می‌شوند: جامعه ای که در آن سبک‌های هنری عجیب و غریب، سبک‌های معماری ناهمگون و نامتجانس، آثار هنری (فیلم، تئاتر، سینما، نقاشی، عکاسی و....)، غریب و دور از ذهن مدرن، و رویکردهای نظری و فلسفی ابهام آمیز، چند لایه، متکثر و در عین حال بی ثبات و متلون سیطره دارند.

نمادهای نوگرایی در ایران

حکایت مدرنیسم در ایران بیش از صد یا دویست سال قدمت دارد. از زمانیکه فرستادگان فرانسوی به دربار سلطان صفوی در اصفهان وارد شدند، با خود رنگ و بویی از دنیای جدید را آوردند، اما دقیقاً از جنگهای ایران و روس بود که ضعف و تزلزل ایرانیان در مقابل پدیده‌های نوظهور نمایان شد. از آن به بعد را می‌توان تاریخ رسمی مواجهه همه جانبه ایران و ایرانی با تجدد دانست. تمام فرازوفرودهای عهد قاجاریه به همین مواجهه با تجدد بازمی‌گردد که نه تنها موقعیت جهانی و منطقه‌ای ایران را دگرگون ساخت، بلکه وضعیت اجتماعی ایران را نیز به کلی درهم ریخت. اگرچه به ظاهر نمادهای مدرنیسم در ایران در حال شکل‌گیری بود، اما به علت فراهم نبودن زمینه‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی و تعارض با نظام ارزشی جامعه ایران، کار تجدد در ایران به جنگ، آشوب، استبداد و وابستگی کشید. این پریشان حالی ادامه داشت تا اینکه انقلاب اسلامی، در تقابل با مظاهر و بنیادهای مدرنیسم استعماری، پیروز شد و گزاره‌های نوینی را مطرح کرد که مفهوم مدرنیسم را از مستعمره بودن یا غریزه بودن جدا ساخت و راه تازه‌ای برای مدرن ساختن جامعه در پیش گذاشت. (فوران، ۱۳۷۱؛ ص ۲۸۹).

بحث درباره مدرن و مدرنیته، ورود آن به جامعه ایران، تقابل و رویارویی سنت و مدرنیسم و سازش دادن بین این دو موضوع، مباحث، کتابها، مقاله‌ها، همایشها و کنفرانسهای زیادی را در ایران بین تحصیل‌کردگان و روشنفکران به خود اختصاص داده است. از ورود مدرنیته به جامعه ایران نزدیک به دو قرن می‌گذرد. جامعه ایران از ابتدا تاکنون به دنبال انتخاب، به کارگیری و گسترش ابزارآلات و مصنوعات مدرنیته در ایران بوده و کمتر به بُعد فلسفی و فرهنگی آن توجه کرده است. نگاه جامعه ایران به مدرنیته بیشتر حول محور تکنولوژی و بهره‌گیری از توان صنعتی آن بوده است و این پژوهش به دنبال طرح و پاسخ دادن به این سؤال است که ورود مدرنیته و پیوند آن با جامعه ایران، چگونه انجام گرفت و عملکرد ایرانیان در انتقال مدرنیته به جامعه، آگاهانه بوده یا از روی تقلید. فرض اساسی این پژوهش این است که جامعه ایران، از طریق ظواهر و اشکال عینی با مدرنیته پیوندی سطحی و کم عمق خورد. همچنین، در ایران برداشت از مدرنیته بین مخالفان و موافقان آن بیشتر معادل غریب شدن و غربگرایی بود.

هرچه عمر مدرنیته طولانیتر می‌شود، ابعاد و جوانب آن بیشتر ارزیابی می‌گردد. اهمیت موضوع در این است که مدرنیته در زندگی ایرانیان جاری و بخشی جداناپذیر در درون جامعه ایران است؛ بنابراین کالبدشکافی و بررسی آن به‌ویژه در عصر فعلی حائز اهمیت است؛ زیرا نسل‌های آینده با مدرنیته، مدرنیزاسیون، مصنوعات و کالاهای فرهنگی و غیرفهرنگی آن در ارتباط می‌باشند. رویکرد شناخت‌شناسی به این مقوله می‌تواند فرهنگ ایرانی را از آسیب‌های غیربومی ایمن کند. چهارچوب‌تئوریک بحث براساس نظریه کارکردگرایی است. همچنین از طریق تجزیه و تحلیل سیستمی، نوگرایی در ایران ارزیابی شده است.

ورود مدرنیته به ایران

ورود مدرنیته به مثابه یک روش فکری و زندگی جدید، بر فرهنگ و تمدن ایرانی تأثیر خاص خود را به همراه داشته است. وضعیت ایران در عصر قاجاریه به مانند یک کشور سنتی و عقبمانده که نسبت به جامعه پیرامونیش در یک وضعیت ایستایی و رکود قرار داشت، گویای آن است که این سیستم سیاسی توان تأمین نیازها و خواسته‌های گوناگون مردم را در ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی - اجتماعی نداشته است. نظام سلطه پدرسالاری، نظام موروثی سلطنتی و پاسخگو نبودن حکام و عمال حکومتی در ایران، اوضاع مملکت را روزبهر روز بدتر و فشارهای مالیاتی و اقتصادی فراوانی را بر مردم تحمیل می‌کرد. دوره قاجاریه، دوره‌های مهم و کلیدی در تاریخ سیاسی ایران به حساب می‌آید؛ زیرا در این دوره جامعه اروپا به مرحله‌های جدید از توسعه و پیشرفت دست یافته بود و دامنه این نفوذ و پیشرفت صنعتی روزبه روز بیشتر می‌شد. جامعه ایران، یکی از اعضای جامعه بین‌المللی، از این تغییر و دگرگونی تأثیر گرفت. خواه ناخواه طوفان تغییر و توسعه، درخت سنتی ایران را لرزاند و ایرانیان از خواب عقب ماندگی بیدار شدند و به فکر راه چاره افتادند. اما در این راه به جای آنکه به دنبال شیوه نوین و جدیدی برای پیشرفت و توسعه ایران باشند، بعضی از اندیشمندان با تبعیت از اصول و ارزش‌های غربی، نسخه غربی‌شدن را برای ایران تجویز و بر اخذ تمدن غرب تأکید می‌کردند. (زارعی، ۱۳۸۵، ص ۳۰۱)

نمادهای اولیه مدرنیته در ایران:

- رواج سوا:

گسترش سواد و سوادآموزی در هر جامعه ای، سهم بسزایی در ایجاد تحولات و دگرگونیهای آن دارد. در جامعه ای که مردم سواد خواندن و نوشتن ندارند، همچون افرادی بی تفاوت، ساده لوح، عقب افتاده و بیخبر از جامعه و جهان عمل می کنند. مشخص است که شخص بیسواد، هنگامی می تواند از وضعیت عقب مانده خویش انتقاد کند که از علوم جدید بهره گرفته باشد. داشتن سواد به فرد این مزیت را می دهد تا نیازهای واقعی خویش و جامعه را از نیازهای دروغین تشخیص دهد و با دیدگاه واقع بینانه، پدیدهها و حوادث زمانه را تجزیه و تحلیل کند. منظور از گسترش سواد، به مثابه یکی از نمادهای نوگرایی در ایران، ترویج و اشاعه علوم جدید در کشور است که برای یادگیری این علوم و فنون باید قدرت خواندن و نوشتن وجود داشته باشد. باید شخص ابتدا بتواند آن علوم را مطالعه کند و یاد بگیرد و در مرحله بعد درباره آن اظهار نظر کند. مرحله اول برای کسانی است که از طریق مدارس جدید علوم و فنون را در سطوح متوسطه فرا میگرفتند و مرحله دوم برای کسانی است که در سطوح عالی و دانشگاهی، کسب علم و دانش میکردند. آنچه در جامعه عصر قاجاریه اتفاق افتاد، گسترش علوم و فنون جدید در سطح متوسطه بود؛ یعنی در ابتدای دوره قاجاریه، ایران از نظام آموزشی و پرورشی به سبک جدید، برخوردار نبود. فقط درصدی از جامعه از جمله طلاب حوزههای علمیه، فرزندان شاه، درباریان، بعضی تجار و بازاریان از خواندن و نوشتن بهره مند بودند؛ بنابراین می توان گفت حق انحصاری تعلیم و تربیت، به دلیل داشتن ثروت یا قدرت، در دست عدهای از افراد جامعه بود و بقیه مردم ایران از سواد خواندن و نوشتن محروم بودند. سه عامل عمدهای که سبب جهش و حرکت مثبت و سازنده در امر تحصیل علم و دانش شد، عبارتاند از: اعزام محصل به خارج؛ ایجاد مدارس ایرانی؛ ایجاد مدارس اروپایی. (حقیقت، ۱۳۶۸؛ ص ۱۳۸).

- رواج اطلاعات

یکی دیگر از نمادهای گسترش نوگرایی در ایران، نشر اطلاعات است. منظور از نشر و اشاعه

اطلاعات، افزایش کتابها رساله‌ها و روزنامه‌هاست. از یک طرف، انتشار روزنامه‌ها در داخل و خارج از ایران افزایش یافت که این اقدام مهم از سوی طرفداران نوگرایی، موجب بالارفتن سطح شعور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مردم شد، از سوی دیگر با انتشار کتابها و رساله‌های جدید در زمینه تاریخی، سیاسی، علمی و فرهنگی مردم از اوضاع و احوال گذشتگان، همچنین دانش نوین بهره‌مند شدند. بنابراین دو عامل مهم چاپ کتاب و انتشار روزنامه، سهم بسزایی در تحولات سیاسی - اجتماعی و ارتقای فرهنگ سیاسی مردم داشت که در ذیل به آن اشاره شده است:

— انتشار کتاب: کتاب، کتاب خواندن و بهره‌گیری از علوم و دانشها، تأثیر زیادی در افزایش اطلاعات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مردم یک جامعه دارد. مردم با خواندن کتاب از اندیشه‌ها، دیدگاهها و پیشرفتهای اقتصادی و تکنولوژیکی جامعه خود یا جوامع دیگر آگاه میشوند. آنچه در جامعه ایران عصر قاجاریه حائز اهمیت است، گسترش صنعت چاپ، انتشار کتابها، رساله‌ها و همچنین ترجمه کتابهای خارجی به زبان فارسی است. از پیشگامان صنعت چاپ و انتشار کتابهای جدید در ایران باید از عباس میرزا نام برد. عباس میرزا به ترجمه کتابهای خارجی اعم از انگلیسی و فرانسوی علاقه خاصی داشت. در زمان وی دستگاه چاپ وارد ایران شد. در ابتدا، گسترش صنعت چاپ، چشمگیر و همگانی نبود؛ اما در نیمه دوم قرن نوزدهم این صنعت، رشد چشمگیری پیدا کرد و بخش خصوصی هم به آن توجه کرد و دو نوع چاپخانه بهوجود آمد، یکی چاپخانه‌های دولتی که زیر نظر دولت و اداره انطباعات (مطبوعات) بود و با بودجه دولت اداره میشد و دیگری چاپخانه‌های خصوصی که اشخاص خصوصی آن را اداره میکردند، اما کارهای چاپی آن با نظارت دولت یا اداره انطباعات انجام میشد. (گلپایگانی، ۱۳۷۸؛ ص ۱۷)

رشد و گسترش صنعت چاپ و ترجمه و انتشار کتب جدید باعث تحولی گسترده در زمینه آگاهی و اطلاعات مردم شد و با نظارت و پیگیری امیرکبیر در دوران تصدی وزارتش، این صنعت گسترش بیشتری پیدا کرد.

— انتشار روزنامه: از اقدامات مهم دیگری که در دوره قاجاریه موجب گسترش نوگرایی شد، انتشار روزنامه بود. اولین ثمره تلاشهای پیگیر میرزا صالح برای ترویج افکار آزادیخواهانه، انتشار نخستین روزنامه فارسی در ایران بود. این روزنامه را باید یکی از پایه‌های اساسی فرهنگ

و تمدن جدید در ایران دانست که بیگمان در جنبش ضداستبدادی و آزادیخواهان مردم و انقلاب مشروطه میرزاصالح، جایگاهی شایسته داشت. (گوئل کهن، ۱۳۶۰؛ ص ۱۳)

انتشار روزنامه‌های علنی، غیرعلنی و غیردولتی که از نخستین سالهای پادشاهی مظفرالدین شاه آغاز شد، در مدت کوتاهی توانست رسالت خود را در برابر مردم و انقلاب تشخیص دهد و پایه پای مطبوعات آزاد و ملی خارج از کشور از نهضت مشروطه و حکومت قانون حراست کند. در این دوره تقاضا و خواسته‌های مردمی از حکومت برای استقرار قانون نظام مردمی، از طریق روزنامه‌ها به مثابه سازوکار ارتباط جمعی بین مردم و حکومت انجام میشد و راه رسیدن به این اهداف هموارتر شد. این امر، هم به دلیل ویژگی‌های شخصی مظفرالدین شاه و هم به دلیل تحولات ایجاد شده در عرصه فرهنگی کشور، به وجود آمده بود؛ بنابراین می‌توان گفت که از نیمه دوم قرن نوزدهم تا انقلاب مشروطه (۱۸۵۰ - ۱۹۰۶ م)، روزنامه‌ها سهم بسزایی در ایجاد فضای مشروطه خواهی و به وجود آمدن حکومت قانون داشتند. آنها با دادن اطلاعات و آگاهی به مردم، زمینه انتقاد نسبت به حکومت استبدادی را به وجود آوردند و از سوی دیگر حکومت هم نمی‌توانست به طور مطلق و قطعی از انتشار و توزیع روزنامه‌ها جلوگیری کند. حکومت قاجار، ناچار تعدیلاتی در سیاستگذاری و اعمال برنامه‌های خویش به وجود آورد. بسیاری از سیاستها و تصمیم‌گیریهای پشتپرده و توافقی، به طور سری و مخفی باقی نماند، بلکه در جامعه، روزنامه‌ها در حکم واسطه بین حکومت و مردم، اذهان عمومی را از سیاستگذاری‌ها مطلع میکردند. (همان، ص ۱۷۹).

- توسعه صنایع جدید

یکی از موارد دیگر که در آشنایی ایرانیان با نوگرایی سهم بسزایی داشت، گسترش صنایع جدید بود. جامعه ایران در دوره قاجاریه دارای اقتصاد معیشتی بود. به علت نبود راه‌های ارتباطی بین شهر و روستا و امکانات پیشرفته کشاورزی، وضعیت کشاورزی ایران در سطح محدود و پایینی قرار داشت و هر منطقه ای نیازهای اساسی خویش را برآورده می‌کرد. در بخشهای اقتصادی دیگر مثل صنایع دستی، وضعیت به همینگونه بود. ولی در دوره‌های بعد به‌ویژه از نیمه دوم قرن نوزدهم، اقداماتی از سوی برخی اصلاحطلبان مانند امیرکبیر و سپهسالار برای ترویج صنایع جدید در ایران صورت

گرفت. امیرکبیر، با راه اندازی معادن و صنایع جدید اقدامات مهمی در آشنایی ایرانیان با علوم جدید انجام داد. در زمان امیرکبیر، چند معدن، کارخانه‌های پارچه بافی، شکرریزی، چینی و بلورسازی، کاغذسازی، چدن ریزی، فلزکاری و دیگر صنایع کوچک تأسیس شد. (آدمیت، ۱۳۶۲؛ ص ۳۸۹)

این صنایع در ابتدا محدود و کماهمیت جلوه میکرد، ولی با گسترش این صنایع در بلندمدت، کارخانه‌های زیادی در ایران به وجود آمد. سرمایه گذاران خارجی از طریق امتیازاتی که به دست آورده بودند، به تأسیس صنایع جدید و مراکز دادوستد اقتصادی اقدام کردند. البته در این راه، اقتصاد ایران طبق نیازها و خواسته‌های دو قدرت روس و انگلیس عمل می‌کرد؛ از همین رو وابستگی‌هایی برای ایران به وجود آمد. شایان ذکر است آنچه در اروپا از آن با عنوان توسعه صنعتی یاد می‌شود، با آنچه در ایران اتفاق افتاد کاملاً متفاوت است. اگر بحث از وابستگی اقتصادی در ایران به میان می‌آید به این خاطر است که پیشگامان اصلاحات میخواستند، صنایع جدید را بر پیکر اقتصاد سنتی ایران بپوشانند. در اینجا بود که اقتصاد سنتی با اقتصاد مدرن با هم مقابله کردند و اقتصاد سنتی ایران دچار تزلزل شد. این امر خود بر اثر تحمیل قراردادهای اسارتبار، کسب امتیازات کلان، رقابت بنیانکن کالاهای خارجی با کالاهای ایرانی، ورشکستگی صنایع پیشه‌وری، ممکن نبودن تأسیس صنایع کارخانه‌های به شکل واقعی و رواج مصرف کالاهای خارجی بود. (رزاقی، ۱۳۷۵؛ ص ۱۳)

- رشد شهرنشینی

جمعیت شهرنشین ایران طی قرن نوزدهم به طور مداوم گسترش یافت. هرچند آمار و اطلاعات ارائه شده درباره جمعیت شهری و روستایی تاحدودی کلی و درحد تخمین است، جمعیت شهری ایران از ۱۰ - ۱۴ درصد کل جمعیت در سال ۱۸۰۰ م به ۲۰ - ۲۵ درصد در سال ۱۹۱۴ م افزایش یافته است. این بدان معنی است که جمعیت شهری از ۵۰۰ - ۸۰۰ هزار نفر در سال ۱۸۰۰ م به حدود ۲ - ۲/۵ میلیون نفر در سال ۱۹۱۴ م رسیده است. (فوران، ۱۳۷۱؛ ص ۱۰۲). این آمار نشان دهنده رشد جمعیت شهری ایران در دوره‌های ۱۴ ساله است که رشدی مناسب محسوب می‌شود. در ایران قرن نوزدهم، بیشترین جمعیت کشور، ایلیاتی و روستایی بودند و جمعیت شهرها زیاد نبود، ولی از نیمه دوم این قرن به بعد، جمعیت شهرها از جمله

تهران مرتباً افزایش یافت. این شهر در آغاز قرن نوزدهم حدود پنجاه هزار نفر و در سال ۱۸۵۰ م، نود هزار نفر و در سال ۱۹۱۰ م، ۱۵۰ هزار نفر جمعیت داشته است. جمعیت تبریز که یکی از مراکز بازرگانی بود، در سال ۱۸۰۰ م، ۵۰ - ۳۰ هزار نفر و در اواسط قرن نوزدهم یکصد هزار نفر و در سال ۱۸۹۰ م به ۲۰۰ - ۱۷۰ هزار نفر رسیده است. (عیسوی، ۱۳۶۹؛ ص ۳۸) منطقی است که شهرهای بزرگ به دلیل وجود امکانات و تسهیلات ارتباطی، فرهنگی، آموزشی و اقتصادی رشد مهاجرپذیری بالایی داشته باشند. رونق اقتصادی و دادوستد کالاها بین شهرها و درون شهرها، موجب شد که کارگران جدید برای انجام این کارها بهکار گرفته شوند. از سوی دیگر ملاکین و کدخدایان، برای استفاده بهینه از امکانات موجود مثل مدرسه و... برای فرزندانشان به شهرها مهاجرت کردند. شایان ذکر است که جمعیت شهرنشین، در تمام شهرهای ایران به طور یکسان نبوده است. جمعیت شهری کرمان با تبریز یا تهران تفاوت زیادی داشته است. جمعیت مشهد، کرمان و کرمانشاه از چهل هزار تا پنجاه هزار نفر همچنان بدون تغییر باقی مانده است. (عیسوی، ۱۳۶۹؛ ص ۴۷).

مدرنیسم و شبه پاتریمونیا لیسم در ایران

در یکی از نشست‌های گروه علمی - تخصصی جامعه‌شناسی صنعت در انجمن جامعه‌شناسی ایران "مدرنیسم و شبه پاتریمونیا لیسم در ایران" اعلام شده بود. در این نشست با مروری تاریخی بر شکل‌گیری مدرنیسم در ایران و غرب این نتیجه حاصل شد که ساختار حکومتی ایران در دوران معاصر به ویژه در زمان حکومت پهلوی ساختاری شبه پاتریمونیا لیسم بوده است. برخی معتقد هستند که دوران مدرنیته که ما در آن هستیم از آغاز یک پدیده جهانی بوده است. شکل‌بندی اجتماعی - تاریخی بر آمده از گسست آغازین مدرنیته از جامعه - تیپ‌های متمایزی تشکیل شده که با وجود تفاوت‌های ماهوی شان بر یک سری ویژگی‌های ساختاری مشترک استوارند.

در نظریه فرماسیون، جامعه سرمایه‌داری - صنعتی به عنوان وجه غالب فرماسیون مدرنیته ارزیابی شده که متمایز با دو جامعه - تیپ صنعتی و استعماری/پسا استعماری است. وجه

اشتراک دو جامعه اخیر غیر سرمایه‌داری بودن آنها است و ویژگی اصلی جوامع سرمایه‌داری - صنعتی تفکیک دو حوزه اقتصاد و سیاست و جدایی جامعه و دولت است. در اقتصاد سرمایه‌داری باز، تولید نیروی کار به وجهی ارگانیک از بازتولید سرمایه تبدیل شده و به همین مناسبت اعمال جبر غیراقتصادی (سیاسی) برای به کارگیری نیروی کار و کسب ارزش اضافه بلاموضوع می‌شود. این امر خود باعث بیرون رانده شدن حاکمیت سیاسی از مناسبات اقتصادی و شکل‌گیری دولت به معنای اخص کلمه در چنین نظامی می‌شود.

با یک نگاه ابتدایی به جوامعی مثل ایران، وجوه تمایز دو ساختار مشخص می‌شود. این جوامع برخلاف جوامع سرمایه‌داری، از ابتدا در وابستگی به نظام جهانی وارد مدرنیته می‌شوند و این وابستگی، خود عاملی برای برون‌زا شدن نظام اقتصادی است و در نتیجه آن تولید و بازتولید بخش مهمی از نیروی کار نیز خارج از مناسبات سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. همین امر سبب می‌شود که برخلاف جوامع سرمایه‌داری، دستیابی به نیروی کار، به کارگیری جبر غیراقتصادی را الزام‌آور کند و این به خودی خود نشان می‌دهد که چرا دولت مدرن در جامعه ایران فاقد ویژگی‌های دولت مدرن در جوامع سرمایه‌داری صنعتی است. همچنین وجود یک نقش داور گونه در چنین دولتی باعث می‌شود او مدعی سامان دادن جامعه باشد و در نتیجه در جوامعی مانند ایران را می‌بینیم که با وجود شکل‌گیری ساختار دولت - ملت، تفکیک میان اقتصاد و سیاست، جامعه و دولت در آنها ناقص باقی مانده است. (توفیق، نشست علمی، ۱۳۸۴)

در چنین ساختاری در واقع جامعه قادر به بیرون راندن دولت از مناسبات اقتصادی و طبقاتی نیست و حاکمیت سیاسی نیز علی‌رغم آنکه ساختار دولت - ملت را می‌پذیرد، فاقد این توانایی است. در چنین شرایطی دولت (State) عملاً مهم‌ترین نهادی می‌شود که از طریق آن کسب ثروت و قدرت امکان‌پذیر است و با شکل‌گیری دولت - ملت، دولت مدرن تنها نهاد موجود در جامعه خواهد شد که قدرت ویژه اعمال جبر را داراست. چنین دولتی از یک سو مدعی حفظ منافع عمومی بوده و از سوی دیگر، حوزه نفوذ و عرصه تاخت و تاز گروه‌ها و عناصر دولتی و غیردولتی برای چنگ اندازی بر بخش‌های مختلف این نهاد و به قول امروزی، رانت‌خواری از این طریق است.

در جوامعی مثل ایران به دلیل آنکه تفکیک میان حوزه‌های اجتماعی ناقص است، چه در گروه‌های فرودست و پایین جامعه، چه در گروه‌های فرادست، گرچه با تضادهای طبقاتی به معنای محتوای کلمه روبه‌رو هستیم اما مفهوم کلاسیک طبقه در چنین جامعه‌ای چندان معنی‌دار نیست. به همین دلیل برای تحلیل ساختار قدرت از مفهوم گروه‌های استراتژیک استفاده می‌شود و گروه‌هایی هستند متشکل از افرادی که با هدف حفظ و گسترش منابع درآمد و یا منزلت اجتماعی مشترکشان به کنش اجتماعی می‌پردازند و می‌توانند در دل نهادهای مختلف اجتماعی یا دولتی شکل گیرند. روابط درونی این گروهها نسبت به شیوه درآمد، عقبه تاریخی و ارزش‌های مشترک حاکم می‌تواند فردگرایانه، حامی پرورانه، کورپوراتیستی یا کولکتیویستی باشد. شکل رژیم سیاسی و سیاست جذب و کنترل گروه‌های فرودست اجتماعی نسبت به اینکه کدام گروه یا گروه‌های استراتژیک بر دولت مسلط شوند، می‌تواند چهره‌ای پارلمانتاریستی - دمکراتیک، کورپوراتیستی یا پاتریمونیالیستی پیدا کند.

در تحلیل از دولت در عصر پهلوی دو گروه استراتژیک بروکرات‌ها و دربار مورد توجه ویژه قرار دارد. گروه بروکراتیک از دل دیوانسالاری مرکزی ایران به وجود آمد. گروه دیوانسالاران مرکزی مهم‌ترین قربانی دگرگونی نیمه استعماری حاکمیت قاجار بود. ابزارسازی دربار قاجار توسط دولت تزاری و حکومت‌های محلی به وسیله انگلیس نقش کارکردی دیوانسالاری مرکزی را بلا موضوع کرد.

شکل‌گیری گروه روشنفکران مدرن از میان دیوانسالاران آن سال‌ها نیز موضوع دیگری بود که بر اساس قرائتی باستان‌گرا از تاریخ ایران که انحطاط و عقب ماندگی کشور را حاصل غلبه دو عنصر اسلام قشری و تورانیسم می‌دید. گرچه روشنفکران - دیوانسالاران بر اساس این گفتمان به هژمونی فرهنگی دست یافتند، اما برای تحقق پروژه سیاسی شان، تاسیس دولت مدرن، ناچار از توسل به رضا خان و ارتش مدرن شدند اما در عمل اتفاق دیگری افتاد و در واقع رضاخان برخلاف نظر ایدئولوژی‌پردازان بروکرات وارد تعامل با روحانیت شد و با تشکیل سلطنت خود را از وابستگی به بروکرات‌ها و ارتش رها نید.

دولت - ملت در فرآیند نظم‌پذیر کردن ساختارهای محلی و تا حدی از طریق سرکوب و

خلع سلاح ایلات و عشایر شکل گرفت. مادر تاریخ نگاری از منظر شکل گیری قدرت و ایجاد گسست با قبل به این مقولات نگاه می کنیم و به این مساله نمی پردازیم که در فرآیند دولت - ملت سازی بر سر ساختارهای محلی قدرت چه می آید و آنها چه استراتژی هایی برای حفظ منافع و امتیازات خود اتخاذ می کنند .

نتیجه

جامعه ایران در عصر قاجاریه در نتیجه رویارویی با کشورهای همسایه و همچنین شکست در جنگهای ایران و روسیه، به فکر نوسازی و سروسامان دادن به اوضاع داخلی خود افتاد. بسیاری از دولتمردان و نخبگان فکری و ابزاری در اخذ نمادهای مدرنیته و پیوند آن با جامعه ایران بسیار تلاش کردند، اما بخش زیادی از این کوششها بیشتر از روی تقلید و پیروی از نهادها و مؤسسات اروپایی بود. عواملی مانند مدارس جدید، روزنامه، صنایع جدید، تلفن، تلگراف و نظایر اینها ظاهر جامعه ایرانی و بخش تکنولوژی و صنعت را تا حدود زیادی تغییر دادند. نمادهای عینی مدرنیته ابتدا سبب شد که شخصیت مدرن، در جامعه ایران رشد و نمو پیدا کند، برخی از انتظارات و توقعات سنتی در درون جامعه تغییر یابد و یک سلسله خواسته های جدید مطرح شود. در نتیجه از بعضی نابسامانیها و ناهماهنگیها در حوزه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انتقاد شد و تغییرات در حوزه های اجتماع، به سایر حوزه ها سرایت کرد. همان طور که اشاره شد، جوامع در حال توسعه از نظر طبقاتی همگون نیستند و با آنکه همه طبقات اجتماعی در معرض تبلیغات ارزش قرار دارند، وسایل و ابزار نیل به اهداف فرهنگی برای همگان در کلانشهرها به طور یکسان وجود ندارد. فرصتها برای عده ای وجود دارد و در چنین وضعیتی احتمال اینکه فرد از وسایل و راه های نامشروع و غیرقانونی برای نیل به اهداف مورد انتظار استفاده کند زیاد است. به نظر سی من و مرتن زمانی که یکی از این دو هدف و وسیله (یا هر دو با هم مسدود باشند) در دسترس فرد ۱۲۸ مدرنیسم توسعه نیافتگی و از خود بیگانگی طبقه متوسط جدید در ایران نباشند، اختلافات رفتاری در صورت گوناگون، نظیر انحراف، ناهنجاری، یا آنومی، در فرد ظاهر خواهند شد. بنابراین، اگر

از منظر کلی بنگریم و برخی از شاخص‌های از خودبیبگانگی را در طبقه متوسط جدید بعد از انقلاب، همچون انزوای اجتماعی، احساس بی‌هنجاری، احساس بی‌معنایی و احساس بی‌قدرتی، بررسی کنیم، خواهیم دید همگی نشان از نبود میانجی و پل ارتباطی بین مدرنیزاسیون شهری و مدرنیسم جامعه شهری، به معنای فرهنگی آن، در ارتباط بین فرد و جامعه کلان شهری است. این میانجی همان مدرنیته به معنای درک جایگاه مفهوم فرد در طبقه متوسط جدید و یافتن نسبت فرهنگی شهروند با جامعه شهری در حال توسعه و کلان شهرهاست که اگر این نسبت برقرار نشود، فرد در جایگاه نماینده طبقه متوسط که خود نمایندگی طبقه مرفعی را می‌کند نخواهد توانست با جهان مدرن شهری انس پیدا کند و در نتیجه، حاصل آن از سویی بزرگ کردن مدرنیزاسیون و ستایش فناوری و از سوی دیگر طرد مدرنیسم است؛ یعنی انکار لزوم بینش فرهنگی به جهان جدید در کلانشهرها، که در نتیجه آن فرد از وسایلی که جامعه کلانشهری به وی داده (همچون فناوری و امکان تحصیلات) با اهدافی که برای آن پایه گذاری کرده است همچون اثرگذاری فرد در جامعه و تلاش در مرفعی کردن جامعه زیستی کلانشهرها (احساس جدایی می‌کند. پیامد آن چیزی جز از خودبیبگانگی این افراد نیست، و افراد یعنی همان نمایندگان طبقه متوسط جدید در کلان شهرها در جایگاه قشری که استفاده از ابزارهای شهرنشینی جزئی از هویت و تأمین درآمدشان شده است. این از خودبیبگانگی به صورگوناگون همچون کاهش مشارکت سیاسی و اجتماعی، افزایش آمار خودکشی، و قانون‌گریزی خود را در جامعه ایرانی نشان می‌دهد. در نتیجه، از خودبیبگانگی اجتماعی جزئی از هویت جدایی‌ناپذیر این طبقه (طبقه متوسط جدید) در درک مفهوم جامعه ایرانی بعد از انقلاب ایران است. بنابراین، در جامعه ای که طبقه متوسط جدید آن زخودبیبگانه شده و کارکرد خاص خود را از دست داده است مدرنیسم آن بیش‌تر به سوی توسعه نیافتگی حرکت خواهد کرد، چراکه نمی‌توان طبقه ای را از یک سو توسعه کمی داد و از سوی دیگر امکان حرکت آن به سوی مدرنیته را از آن سلب کرد و این مسئله باعث حرکت وارونه به سمت توسعه نیافتگی یا همان مدرنیسم توسعه نیافتگی خواهد شد. بنابراین، باید سازوکاری در مفهوم جامعه ایرانی برای بازتولید فرهنگ شهری و وقوع

مدرنیسم به معنای فرهنگی آن و نه صرفاً فناورانه یافت، برای طبقه متوسطی که در همین کلانشهرها گسترش می‌یابند و خود یکی از نیروهای مرفقی و سازنده جامعه و موتور محرکه تحول زندگی اجتماعی اند، چراکه خود این طبقه هویت خود را نه در کنش‌های احساسی بلکه در کنش‌های عقلایی و زیست در کلانشهرهای می‌یابند.

با یک نگاه ابتدایی به جوامعی مثل ایران، وجوه تمایز دو ساختار مشخص می‌شود. این جوامع برخلاف جوامع سرمایه‌داری، از ابتدا در وابستگی به نظام جهانی وارد مدرنیته می‌شوند و این وابستگی، خود عاملی برای برون‌زا شدن نظام اقتصادی است و در نتیجه آن تولید و بازتولید بخش مهمی از نیروی کار نیز خارج از مناسبات سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. همین امر سبب می‌شود که برخلاف جوامع سرمایه‌داری، دستیابی به نیروی کار، به کارگیری جبر غیراقتصادی را الزام‌آور کند و این به خودی خود نشان می‌دهد که چرا دولت مدرن در جامعه ایران فاقد ویژگی‌های دولت مدرن در جوامع سرمایه‌داری صنعتی است. در جامعه ای مثل جامعه ایران به دلیل آنکه تفکیک میان حوزه‌های اجتماعی ناقص است، چه در گروه‌های فرودست و پایین جامعه، چه در گروه‌های فرادست، گرچه با تضادهای طبقاتی به معنای محتوای کلمه روبه‌رو هستیم اما مفهوم کلاسیک طبقه در چنین جامعه‌ای چندان معنی‌دار نیست. به همین دلیل برای تحلیل ساختار قدرت از مفهوم گروه‌های استراتژیک استفاده می‌شود و گروه‌هایی هستند متشکل از افرادی که با هدف حفظ و گسترش منابع درآمد و یا منزلت اجتماعی مشترکشان به کنش اجتماعی می‌پردازند و می‌توانند در دل نهادهای مختلف اجتماعی یا دولتی شکل گیرند.

کتابنامه

- آنتونی گیدنز، پیامدهای مدرنیته ص ۴ نشر مرکز تهران ۱۳۷۷ .
- آزاد ارمکی، تقی، علم و مدرنیته ایرانی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵.
- آزموده، محسن، مدرنیته ایرانی و شکافهای اجتماعی درمباحثه حمیدرضا جلایی پور و خشایار دیهیمی، ۱۳۹۱، روزنامه اعتماد، دوشنبه ۴ دی، ش ۲۵۷۶
- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲.
- آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، تهران: خوارزمی، ۲۵۳۶.
- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه مدیرشانهچی، فیروزمند و شمسآوری، تهران: مرکز، ۱۳۷۸.
- آزبورن، پیتر «مدرنیته گذار از گذشته به حال» مدرنیته و مدرنیسم، ترجمه حسین علی نوذری، تهران، ۱۳۷۹.
- احمدی بابک، معمای مدرنیته، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- جهانبگلو، رامین، ایران و مدرنیته، ترجمه حسین سامعی، تهران: گفتار، ۱۳۷۹.
- حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ نهضت‌های فکری در عصر قاجاریه، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۸.
- رزاقی، ابراهیم، گزیده اقتصاد ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- رنه گنون، بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاء الدین دهشیری، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۲ .
- زیگمون بامن «مدرنیته چیست» مدرنیته و مدرنیسم ترجمه حسین علی نوذری، تهران، نقش جهان، ۱۳۷۹
- ژانی یر، ابل، مدرنیته چیست، نشر آگه، ۱۳۹۲.
- عضدانلو، حمید «مناظره، مدرنیته و فرامدرنیته در زمینه مفاهیم»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۳۷۳.
- عیسوی، چارلز، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آزند، تهران: گستره، ۱۳۶۹.
- فوران، جان «مفهوم توسعه وابسته کلید اقتصاد سیاسی ایران در عصر قاجار»، ترجمه علی طایفی، ماهنامه اطلاعات سیاسی ۱۳۷۱.

گوئل کهن، تاریخ سانسور مطبوعات در ایران، ج ۱، تهران: آگاه، ۱۳۶۰.
لو. آی صفی، چالش مدرنیته، ترجمه احمد موثقی ص ۲۲ چاپ اول: نشر دادگستر، تهران
۱۳۸۰.

مک کواری، جان، فلسفه وجودی، ترجمه محمد سعید حنائی کاشانی، ص ۴۲-۳ چاپ اول:
انتشارات هرمس تهران، ۱۳۷۷.

میرزای گلپایگانی، حسین، تاریخ چاپ و چاپخانه در ایران، تهران: گلشن، ۱۳۷۸.
نوذری، حسین علی، صورت بندی و تکامل مدرنیته ص ۴۹، نقش جهان، تهران ۱۳۷۹ ه.ش
هابرماس، یورگن «مدرنیته پروژه ای ناتمام» مدرنیته و مدرنیسم ترجمه حسین علی نوذری. نشر
نقش جهان، ۱۳۷۹.

هودشنیان، عطا، مدرنیته، جهانی شدن و ایران، انتشارات چاپخش، تهران، ۱۳۸۱.

**Bill, James Allan (1972). The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization ,
Columbus: Charles E. Merrill Publishing Company.**

**Bullough, Bonnie (1968). Alienation among Middle Class Negroes ,Los Angeles:
University of California at Los Angeles.**

**Congressional Quarterly The Encyclopedia of Democracy (۱۹۹۶)). 'Living
Democracy Lesson Plan', 414 22nd street.N.W.Washington.D.C.20037,
www.cq.com**

**William A&Darity, J. R(2008)International Encyclopedia of the Social Sciences
(2nd Edition) USA , Detroit: Thomson Gale**

Gallimard . 1991 P.24 Troeltsch proteseantisme et modernity Paris

